

به مناسبت نود دومين سالگرد استرداد استقلال کشور

گزينه های کوتاه از گفتار شاه امان الله غازی

سخن کوتاه درباره قهرمان استقلال کشور

اعلیحضرت غازی شاه امان الله سومین پسر امیر حبیب الله خان شهید است که از بطن علیا حضرت سرور سلطان بنت شاغاسی شیردلخان لویناب بتاریخ ۱۰ جوزای ۱۲۷۱ شمسی (جولای ۱۸۹۲) در «ده زرگر» پغمان، محلی که بعداً طاق ظفر در آنجا اعمار گردید، به دنیا آمد. او بتاریخ ۱۹ عقرب ۱۲۹۳ با ثریا طرزی (۱۷ساله) دختر سوم علامه محمود طرزی ازدواج کرد (ازدواج دوم) و اندکی بعد از شهادت پدر بتاریخ ۹ حوت ۱۲۹۷ (فبروری ۱۹۱۹) در کابل به سلطنت رسید. شاه امان الله بعد از ده سال سلطنت پر از تشیب و فراز، در ۲۲ می ۱۹۲۹ مجبور به ترک وطن شد، با فامیل از راه هند به ایتالیا رفت و تا آخر عمر به حیث مهاجر در آنجا بسر برد. در ۲۶ اپریل ۱۹۶۰ پس از ۲۷ سال شهزادگی و پادشاهی و ۳۱ سال هجرت به سن ۶۸ سالگی در اثر مریضی جگر در سویس چشم از جهان پوشید. سپس جنازه این شخصیت بزرگ را به کشور آوردند و بیصدا در جوار پدرش در جلال آباد بخاک سپردند. (کتاب: زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد - صفحه ۱۱۸)

داکتر عبدالغنی، یکی از مشروطه خواهان هندی و معلم مکتب حبیبیه در سال ۱۹۲۱ شخصیت شاه امان الله را چنین تعریف میکند: «جوان ۳۰ ساله، قد متوسط و رسا، مقبول، تنومند، رخسار گندمی، چشمهای سیه، مؤدب و خوش صحبت که هیچگاه عصبی نمی شد و از ظرافت و طنز گوئی بهره خوب داشت، در صرف غذا محتاط بود، لباس ساده می پوشید، به لباس ملی علاقمند و در امور محوله بسیار فعال بود. افکار اجتماعی و سیاسی خاص داشت، به افغان بودن افتخار میکرد، خود را در ردیف عوام می شمرد، مثل هارون الرشید بدون محافظ در بازارهای شهر گردش میکرد و با مردم محشور و مخلوط بود، تشریفات را خوش نداشت، یک ملیگرای واقعی و حامی آزادی شرق و ضد استعمار انگلیس بود، به تجدد و پیشرفت کشور مدام فکر میکرد.» (کتاب: آتش در افغانستان - صفحه ۲۰۵)

دوره سلطنت شاه امان الله که از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ مدت ده سال بطول انجامید، یکی از پرتحول ترین اعصار تاریخ معاصر افغانستان و با وجود تمام مد و جزرهای آن، سرآغاز همه تحولات بعدی در طول قرن بیستم تا امروز میباشد. به گفته نویسنده کتاب «آتش در افغانستان»: «امان الله خان آتشی را برافروخت که ظاهراً خاموش گردید، اما اخگر آن بجا ماند که دوباره به آتش مبدل شد و تا امروز شعله ور است».

درباره تحولات و رویدادهای این عصر نظریات و قضاوت ها از هم دور میروند و اغلب زیر تأثیر عقائد شخصی، گروهی، مذهبی و سیاسی قرار دارند که چه در آن عصر و چه بعد از آن در نشرات محققان داخلی و خارجی منعکس شده اند. مسلم است که هر تحول نظریات موافق و مخالف را به وجود می آورد. به هر اندازه که تحول از ساختمان فکری و عنعنوی جامعه بیشتر فاصله داشته باشد، به همان اندازه با عکس العمل های بیشتر مواجه میشود. این خصوصیت در عصر امانی مشهود گردید و اختلاف نظرهای جدی را بین تجددگراها و عنعنه گراها چنان به شدت دامن زد که مثل شراره آتش همه دست آوردها را به سرعت به کام خود فرو برد و کشور را برای مدت سی سال از تحرک باز داشت، بخصوص که دست اغیار و وابستگان شان به این آتش هیزم فراوان پاشیدند و مردم ساده دل و خوش باور را وسیله اهداف خاص خود قرار دادند.

در این مختصر به منظور بزرگداشت از مقام این شخصیت والای تاریخ معاصر کشور - شاه امان الله غازی - بانی و محصل استقلال افغانستان، گزینیه های مختصر از بیانات شانرا به روی اسناد انتخاب و خدمت هموطنان عزیز که کمتر در باره نظریات این پادشاه «آزادیخواه، دیموکرات و تجددگرا» معلومات دارند، تقدیم میدارم:

اعلام استقلال

شاه امان الله هنگامیکه تاج سلطنت را به سر میگذاشت، چنین گفت:

«ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نکنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسام! من این شمشیر را در غلاف نکنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای شان ننشانم!

ای ملت عزیز و ای سربازان فدا کار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیائید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم». (کتاب: حاکمیت قانون در افغانستان، سفرنامه شاه امان الله به قندهار در ماه قوس ۱۳۰۴)
او در ادامه افزود:

«من خود و کشور خود را از لحاظ جمیع امور داخلی و خارجی بصورت کلی آزاد، مستقل و غیر وابسته اعلان میدارم و به هیچ قدرت خارجی اجازه داده نخواهد شد تا یک سرمو به حقوق و امور داخلی و سیاست خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی زمانی چنان تجاوز نماید، من حاضریم با این شمشیر گردنش را قطع کنم.» آنوقت به سفیر انگلیس که در محضر بود گفت: «آنچه گفتم فهمیدی!» (کتاب: روابط خارجی افغانستان، نویسنده: لودویک آدامک، صفحه ۲۸)

سوق کشور بسوی تمدن عصری، آبادانی و رفاه

شاه امان الله در همان روز تاج پوشی هدف دوم سلطنت خود را بعد از استقلال چنین بیان کرد:
«بیاری و مرحمت ایزدی حکومت عالیله شما چنان اصلاحات را که برای حکومت و ملت سودمند و مفید باشد، تجویز خواهد کرد تا ملت و حکومت افغانستان شهرت و نام و نشانی در بین جهان متمدن کسب نماید و موقف و موقعیت مناسب خود را همدیگر قدرتهای متمدن دنیا احراز کند... مرحمت ایزد توانا را شامل حال خویش میخواهم تا به من لطف عنایت فرماید که برای بهبود و آسوده حالی شما مسلمانها و تمام جهان بشریت خدمت کنم. هادی من خداوند متعال باشد تا به آرزوهای خویش جامه عمل ببوشانم.» (کتاب: سفرهای غازی امان الله شاه، نویسنده: وکیلی فوفلزائی - صفحه ۲۸)

پیشبرد امور ملت و حکومت به مشوره هم

شاه در فرمان تدویر لویه جرگه ۱۳۰۳ چنین بیان داشت:
«این کمترین عبادالله از بدو جلوس خود، تتبع به پیروی از سنت سنیه (بلند مرتبت) محمد (صلعم) اساس سلطنت وطن عزیز خود را به مشوره وضع نموده، در پایتخت عالی بخت مملکت شاهانه خودم تشکیل مجلس شورای دولت که مرکب از وکلای منتخبه شما ملت و اعضای طبیعیه مامورین دولت است، نموده که همه قوانین و نظامات مملکت داری در آنجا غور و خوض میشود و بعد الاتفاق آراء در معرض اجرا آورده میشود. همچنان در مرکز های همه ولایات و حکومتی ها تا علاقه داریها مجلس مشوره از اعضای منتخبه وکلای شما ملت دائر و همه اجراء آن مطابق احکام الهی بواسطه مامورین دولت به اتفاق و مشوره وکلای منتخبه اجرا میشود. با وجود این همه مجالس مشوره که به پیروی از سنت سنیه در همه مملکت شاهانه اجرا است، چون حکومت را از ملت و ملت را از حکومت دانسته، نفع و ضرر وطن عزیز خود را به همه ملت نجیب خود مشترکاً مساوی میدانم، اراده نمودم که مکرراً یک مجلس به اسم «لویه جرگه» که مرکب باشد از علما، سادات و مشایخ و خوانین و وکلای همه اقوام به دارالسلطنه کابل انعقاد یافته در همه امور مملکت داری و پیشنهادهای ترقی و تعالی و تنظیم نظامات و قوانین دولتی و تمام سیاسیات داخله و خارجه بحث و مذاکره نموده شود و آنچه خیر و بهبود اداره حکومت و فوز و فلاح اهالی ملت را با اتفاق آراء ملاحظه نمائیم، متفقاً تنظیم و به اتفاق آراء متوکلاً علی الله در اجراء آن عزم بالجزم نمائیم تا باشد که با اتباع سنت فزون اول اسلام ترقیات دینی و دنیوی خود را فائز و نائل شویم.» (رونوشت: لویه جرگه دارالسلطنه کابل سال ۱۳۰۳ - صفحه ۱۰ تا ۱۱)

«هرچه است از قامت ناساز و بی اندام ماست!»

شاه امان الله در خطبه نماز عید اضحی در پغمان خطاب به هزار ها نماز گزار چنین گفت:
«اگر ما و شما به همان نیت و مقصدی که خداوند ما را امر و هدایت نموده، بخانه کعبه مشرف شویم و آن شکایت و بیداد هائیرا که برادران اسلامی ما از دست اذیت ظالمان و بیگانه های دین خویش دارند، شنیده و از حال همدیگر حقیقتاً مطلع و خبردار شویم، گاهی عالم اسلام با این حال فلاکت و مذلت امروزه گرفتار و دچار نمیشد!
ای دشمنان اسلام بدانید و آگاه باشید! در اینوقت حصه مهم عالم اسلام بیدار شده، مابقی آن نیز عنقریب بیدارشدنی است و به پاداش این خواری و زبونی که از دست شما به عالم اسلام رسیده، شما را هم به پاداش اعمال تان خواهند رسانید. اگرچه شما در موقع غفلت و نادانی و بی اتفاقی عالم اسلام خوب ما را خوردید، لکن واسطه و ذریعه (مقصد دلیل است) این پستی و تنزل و خرابی تماماً از دست خود ما است که اغراض پرستی و تن پروری و جدائی و نادانی خود ما، شما را کامیاب داشته است - هرچه است از قامت ناساز و بی اندام ماست! و الا دشمنان بر ما غلبه کرده نمی توانستند.... معلوم است که نفاق و ضدیت شخصی و خرابی ها در میان خود ماست که بیگانه ها را مظفر می سازد!» (رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۱۶)

صلاح و مشوره

شاه امان الله در بيانيه افتتاحيه لويه جرگه چنين گفت:

«اين خادم ملت از اول جلوس برتخت سلطنت تاحال خير و بهبود عموم ملت افغانستان را يکسان زير نظر گرفته، هيچگاه بدون صلاح و مشوره کاري را ننموده ام و شما را هم محض به همين مقصد خواستم که صرف جهت مزيد منفعت و آسودگي عموم ملت افغانستان با شما مشوره کنم... آنچه به فکر شما براي بهبود ملت و ترقی مملکت تان بهم رسد، محضاً براي خدا بگوئيد و به غير از اظهار افکار حقيقي خويش، لحاظ و خاطر داري هيچ يکي را نکنيد که فلان شخص اينطور گفته، من هم بايد چنين بگويم. ني! هرکدام تان خود را وکيل قوم و کفيل مهمات عموم پنداشته، فقط رضاي ايزدي و رفاه و آسايش عمومي را مدنظر گرفته آنچه به فکر تا برسد، حقانه بگوئيد، زيرا اگر قوم ما به آسايش باشد، خود مانيز آسوده حاليم... و اگر خدا ناخواسته قوم ما غريب، بيکار، بي علم، پريشان و ناتوان باشد، ضرور ما هم پريشان هستيم. بنا برين محض استرضاي خداوند آنچه در آن فائده عموم باشد، آزادانه در مجلس بيان نمايند!» (رونوشت لويه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۲۴)

«زمانیکه مردم به حقايق و مفاد خود دانسته شوند...»

شاه امان الله در مورد شخص خير خواه ملت چنين گفت:

«بايد علما، فضلا، سادات، مشايخ، رؤسا و دانشمندان و پادشاهان، کساني را که از حقايق اطلاع ندارند و خير و شر خود را بطوریکه لازم است، بخوبي نميدانند بايد نصيحاً بفهمانند و در زيادت جذبات و زنده نمودن حسيات آنها کوشش ورزند. اگرچه في الحال براي در انجام اين خدمت مقدس تکليفي عايد خواهد شد، لکن زمانیکه مردم به حقايق و مفاد خويش دانسته شدند، خاکش را توتياي چشم خود مينمايند!

بلي! يک مريض دوا نميخورد، اما بهرطوریکه ممکن باشد او را دوا ميخورانند، يک پسر خورد رضاي خود هرگز به مکتب نميرود، مگر پدرش او را برفتن مدرسه مجبور ميسازد. اگرچه پسر در اوان ناداني از اين اوضاع پدر خود مي رنجد، اما چون فائده آن در آتیه به او عايد است، در حق پدر دعا ميکند.» (رونوشت لويه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۲۵)

«من از آن سلاطين و زمامداراني نمی باشم که...»

شاه امان الله در يک ملاقات خصوصي اعضاي لويه جرگه خاطر نشان کرد :

«من از آن سلاطين و زمامداراني نمی باشم که بطرف ملت و رعيت خويش به نظر تحقير نگاه و با الفاظ زشت و نا زيبا با آنها مخاطبه کنم و يا از مصاحبه و مجالسه و رد و بدل هرنوع مذاکره با آنها محض تحفظ رعب (ترس) و هيبت پادشاهي تجنب (اجتناب) ورزم. ني! بلکه من از آن خادمان اسلاميان و فدائي هاي افغانستان مي باشم که در راه ترقی و تعالی و رفاه و بهبودی سکنه مملکت افغان از هيچ نوع مجهودات (جهد) و مساعيات و تشبثات خويش خودداری نميکنم و عموم ملت خود را مانند پدر، برادر، فرزند و قره العين (نور چشم) خويش انگاشته، مانند عاشق شيدا مال و جان و عيش و عشرت و هستی خود را فدای ترقیات ملت که آنها را مثل يک معشوق می انگارم، مينمايم. به آنها خوبتر فهمانيد که به نزد من آن اشخاص مقبول و آن ذوات محبوب اند که آزادانه با من برطبق مقررات شرعيت و انسانيت درباره تعاليات و رفاه و بهبود ملت و مملکت و دولت مبحوئه (بحث) نمايند.» (رونوشت لويه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۳۴)

«بي علم نتوان خدا را شناخت!»

در زمينه فراگرفتن علم شاه امان الله به تاکيد بيان کرده است:

«اگر شما حقيقتاً خواهان ترقی و برتری باشيد، پس در تعليم و تعلم، آموختن علوم و فنون زياده بر زياده بکوشيد، امروز که ما علما و فضلا را به نظر عزت و احترام می نگريم، تماماً از برکت علم است. بايد بيش از بيش در تحصيل آن بکوشيد! ... نجات آخرت ما علم است! علم است که ما را براي مدافعه دشمنان و تعرض بر اعدای مان مقتدر ميسازد... دين ما گاهی به ما چنين تعليم نميدهد که علاوه بر علوم اخروي در مفاد دنياي خودنکوشيم! دين ما ابداً اجازه نميدهد که قوت و آلات قاتله بدست دشمنان ما بوده، آنها را بر عليه ما استعمال کرده و ما از آن محروم باشيم! شخصیکه علم ندارد، گویا در دين و دنيا دليل و خوار خواهد بود! از برای خدا علم بياموزيد تا خدا را بخوبي بشناسيد!

حکومت شما و من عاجز کوشش ها کرديم و مکتب ها از برای تحصيل علم جهت اولادهاي شما ملت تشکيل داديم، پس چرا کاهلی مينمائيد و در اخذ علم تنبلی ميورزيد! عناد و خصومتی را که دشمن های شما در دلهاي تان می اندازند که در مکاتب شما علم دنيا جاريست، کاملاً غلط است. (الحمدلله) همه شما عاقل و صاحب فهم هستيد و خوب ميدانيد که فقط علم دنيا به مدارس ما جريان ندارد، بلکه تعليمات دينيه و مسائل اخروي و عقايد اسلاميه در آنها به کمال خوبي و درستی تعليم داده ميشود.. از برای خدا اولادهاي خود را چرا در مکاتب داخل نميکنيد و در مقابل اين همه زحمات و دلسوزی حکومت خويش، شما چرا تنبلی و کاهلی نموده بر حيات و زندگانی آينده پسران خويش حسرت

نمیخورید... (والله) اگر شما به مکاتب نرفتید، خود را بدست خود خراب میکنید!» (رونوشت لویه جرگه - صفحه ۳۹ و ۴۱)

«هرچه به فکر شما سودمند است، آزادانه بگویند!»

شاه امان الله و آزادی بیان، خطاب به وکلای لویه جرگه :

«درمباحث این مجلس همه شما حق دارید و هرچه که به فکر شما درست و سودمند و مفید پنداشته شود، آنرا بی کم و کاست آزادانه بگویند و در اظهار رأی حقانه خویش هیچ کوتاهی ننمائید. اگر رأی شما خوب و افکار تا معقول باشد، همانا که مقبول میگردد و اگر یک رأی خراب و مسئله ناصواب باشد، در اظهار آن شما مسؤل نخواهید بود، فقط منظور نخواهد گشت!» (رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۵۰)

مسئله خلافت اسلامی - یک بحث جنجال برانگیز

با انقراض دولت عثمانی (ترکیه)، مسئله خلافت اسلامی و تمرکز آن در افغانستان از طرف علما در لویه جرگه مطرح شد و صحبت های زیاد صورت گرفت و گفته شد که باید علمای کشورهای اسلامی به افغانستان دعوت شوند و در این باره بحث نمایند. شاه امان الله در اخیر نظر خود را چنین بیان کرد:

«اولاً باید که جمعیت العلمای اسلامیه بیشتر از دیگر مذاکرات، این مسئله را بسنجند که آیا نفس خلافت درین عصر حاضره مفید است، یا نه؟ و آیا خلیفه که معین شود، میتواند که تمام مسلمانان روی جهان را اداره کند، یا نه؟ و آیا این مسئله قابل یقین است که با اوامر خلیفه ای ترکی، مسلمانان هند که زیر فشار حکومت انگریزی و مردم مصر که طبعاً طرفدار حکومت محلی و مردم عرب که ذاتاً میلان بسوی شریف مکه و اهالی مراکش که ظاهراً بسوی امیر شان تمایل دارند، اجرات و رفتار خواهند کرد، یا نه؟ بعد از فیصله شدن این مسئله و حتمی بودن خلافت، باز متفقاً تعیین موضع خلافت را نموده فیصله نمایند که چقدر قوای مادی و معنوی در خلافت ضروریست؟... من به آواز بلند میگویم که خلافت به طرز و صورتی که بود و سوا از مفاد رقبه حکمرانی خویش، نقطه نظری به خود نداشت و به درد و مصائب عالم اسلام نمی پرداخت (چنانچه در مواقع سه گانه تغلب انگلیسان بر افغانستان هیچ صدا و ندای نداد و اجتماع عالم اسلام کوششی بعمل نیاورد)، هیچ بدرد نمیخورد و بکار نمی افتد و باید هم که خلیفه در امور دنیوی مسلمانیکه در تحت حکومتش نباشد، طبعاً و عقلاً مداخله نوزد و اگر بنماید، آیا ایران، هند، مصر، مراکش، تونس، الجزایر، افغانستان، چین و غیره مسلمانان عالم بالا عذر و ضرر و تکلیف با امتثال او امرش پرداخته میتوانند؟ نی! ابداً نی! به خیال عاجزانه ام که در این دوره خلافت بدرد نمیخورد و خلیفه به جزء از اینکه خودش و مملکتش را دچار مصائب کبری و هدف اسهام اعدا (دشمن) بگرداند، دیگر فائده را با اسلام عاید نخواهد کرد.» (رونوشت لویه جرگه - صفحه ۶۹ و ۸۲)

بجواب ملا صاحب چکنور و دیگران

در مورد تقاضای اکثر اعضای لویه جرگه که باید مسائل شرعیه بزبان عربی نوشته شود، شاه امان الله چنین جواب داد:

«حکومت شما که نظامات و قوانین ضروریه را از کتب شرعیه بزبان ساده و سلیس فارسی بصورت موجوده رواج داده، برخلاف زعم دشمنان در آن فقط مقصد از مطلع نمودن و آگاه ساختن عموم است بر وظایف و خدمات مامورین و مکافات و مجازات خائنین و بس، زیرا زبان عربی را عموم سکنه مملکت نمیدانند و اشخاصیکه مانند شما حضرات از آن معلومات دارند، بهر جا میسر نمیشوند، بلکه عده ای از آنها با وجود داشتن معلومات مکفی، اقتدار اظهار افکار و آرای خود ها را نیز داشته نمیباشند. چنانچه یک قاضی هنگامیکه نکاح هشتمین را می بست ، خطبه نکاح را میخواند و برخلاف امر ایزدی که در صورت عدم عدالت و مساوات تجاوز از یک منکوحه ناروا است، او نکاح هشتم را دیده و دانسته کورکورانه می بست و نمیتوانست که اظهار رأی و بیان مسئله شرعیه اسلامیه را مینمود. امروز می بایست که شما این مساعیات عاجزانه این خادم اسلام را که عموم شما را حق اظهار رأی داده و تمام تانرا از حقوق تان داناندم (آگاه ساختم) و تکالیف و مظالم بی پایان ظلام و مستبدین را از شما مرفوع ساختم، اظهار خرمی میکردید. (کسیکه) امروز بیرق اسلام را بردوش خود برداشته و آنرا با نظار مسلمین به جلوه در آورده ، امان الله است.

چندی پیشتر از این هم همین مملکت بود، همین شما ملت و همین علما و همین فضلا و همین مشایخ و همین رعیت بودید و اونوع فجایع و مظالم و بیداد و بدعات را به چشم می دیدید و مبهوت متحیر و متفکر در اطراف و جوانب آن نگاه میکردید، اعتراض و تنقیدات برکنار که حتی حق تکلم را در اجرات و عملیات حکومت نمیداشتید و در همه گونه اقدامات روا و ناروا به جزء سرتسلیم را به زیر افکنده و آما و صدقنا گفتن چاره نداشتید. اگر من شمه ای از آن گزارشات را... بیان نمایم... لرزه بر اندام شما خواهد انداخت و هوش و حواس را از سر تان خواهد باخت، لکن این عاجز محض عزت و احترام گذشاگان را نموده... اینقدر به شما یاد آوری میکنم که در آن وقت چرا کام و زبان شما بسته بود؟ چرا حقایق را ذهن نشین آنها نمیکردید؟ و از کدام رهگذر امر بالمعروف و نهی عن المنکر را در طاق

نسیان گذارده بودید؟ و اکنون چرا دست و زبان شما بالای من دراز گردیده است؟ باید خداوند خود را بیشتر شاکر و از من خادم اسلام ممنون باشید که شما را به حقوق تا آشنا و امتیازات و مراتب عالییه را برای تا اعطا کردم.... امروز که من شما را حق مذاکره و حصه مباحثه میدهم برای اظهار افکار و آرای تان در مفاد ملت و مملکت و دولت مجلس لویه جرگه را تشکیل داده ام، شما را لازم است که مسائل شخصی و اغراض پرستی و نفاق آفرینی را برکنار گذاشته، چشمهای خود را باز کنید و اطراف و جوانب حقایق و مسائل را به کمال غور و خوض ملاحظه و چنان توضیحات و نظریاتی را به حکومت تقدیم نمائید که یک پدر به پسر و یا برادر به برادر از روی شفقت و نصیحت میگوید...» (رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۱۱۷ تا ۱۱۹)

«نام من در صفحات تاریخ... قید و ضبط شدنی است!»

شاه امان الله مسؤلیت بزرگ خود را در برابر مردم و کشور چنین بیان کرد:
«در همه امور به جزء منفعت شما و دولت تان دیگر امری را نقطه نظر نداده، عیش و عشرت خودم را همیشه قربان و فدای آرامی تان نموده ام. گمان نکنید که شما و کلا به منافع ملت کله جنبانی می کنید، حسیات و عشق و محبت خودم را نسبت به رعایای صادق ای خود بیشتر از جذبات هزار تنی از شما و کلا میپندارم و من بیشتر از شما در تحفظ مراتب شرعی و قواعد اسلامی و اساس مدنیه بذل مساعی میورزم، زیرا که نام شما را احدی بعد از مرگ به زبان نخواهد آورد و اما نام من در صفحات تاریخ با عملیات و اجراءات خوب و زشت من قید و ضبط شدنی است. شما بیشتر از یک خانه و چند قطعه زمین ندارید و اینقدر در امور جزوی و مسائل شخصی خویش قیام و اظهار جدیت و فعالیت میکنید.... من چطور در مقابل شرف و عزت و نام و ناموس کل مملکت محروسه افغانیه از شما در عقب خواهم ماند؟ من محض برای رفاه ملت و سرسبزی مملکت و منافع دولت خود کار میکنم و از خود غرض نفسی و مقصد شخصی ندارم.» (رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۱۲۱)

«اینقدر شیعه را که در دولت ما میباشند، چه خواهیم گفت؟»

درباره این اصرار وکلای لویه جرگه که در نظامنامه اساسی لفظ «سنت و الجماعت» تحریر شود، شاه امان الله چنین گفت:

«اگر ما در دستور اساسی خویش لفظ سنت و الجماعت را تحریر کنیم، آیا اینقدر شیعه را که به دولت ما میباشند، چه خواهیم گفت و به آنها کدام شیوه و معامله برادرانه را مرعی و معمول خواهیم داشت؟ ضرور یک نفاق مابین خود ما تولید خواهد شد... به خیال خودم باید چنین لفظی در اینجا تحریر شود که مذاهب قدیمه که در افغانستان موجود اند، مانند شیعه ها آنها نیز تحت تأمین بیابند و دیگر مذاهب جدید الخراج نیز از میان برداشته شود و تبلیغ و اشاعت آن در مملکت مان مسدود باشد.» (رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳)

به جواب مولوی کامه....

مولوی کامه (مقصد مولوی صاحب کاموی پدر شهید محمد موسی شفیق است) اصرار داشت تا «در مجالس مشوره تاجائیکه علما و فضلا دستیاب شوند، دیگری را وکیل انتخاب نمایند!»، شاه امان الله چنین شرح داد:
«ملا صاحب! انتخاب وکلا کار ملت است، ملت اختیار دارد که ملا باشد، یاقبیر یا یک شخص عامی و بالاخره هر شخصی را که ملت بر آن مطمئن باشد و بداند که بدون از خیر ما دیگر چیزی را نمی سنجد، وکیل مقرر کند. حکومت را در مسئله انتخاب هیچ حق مداخله نیست، بلکه هر فردی را که ملت انتخاب کنند، عام از اینکه سید باشد یا ملا، دلاک باشد یا جولای، حکومت به نظر احترام بسوی اونگریسته او را حق شمولیت در مجلس و حق رأی را اعطا میفرماید و این را هم ضمناً بگویم که در سید، ملا، فاضل، عالم، سردار و خوانین و اعزه، ضرور بدکردار و بد هنجار و بد سلوک پیدا میشود، لکن وکلا که یک جم غفیری از ملت، تصدیق راستی و خوبی و صفائی او را میکند و او را بر مقدرات آتیه خود وکیل و بر پیش آمدهای مهمه خود کفیل مقرر میدارد، گاهی بد شده نمیتواند. اینکه فرمودید باید وکلا بواسطه حکومت ترقی بکنند، بالکل غلط است، زیرا وکیلی که به ترقی تا مجلس شورای عمومی نظر خود را دوخته باشد، حتمی و ضروریست که بدون ارشادات و هدایات علاقه داریها و حکام که آنها را ذریعه ترقی خود میداند، کاری نمی کند و مفاد ملت را به زیر پای انداخته، فائده خود را زیر نظر میگیرد و به مقابل هر گونه فرمایشات جائز و ناجائز زمامداران اگرچه به ضرر ملت باشد، سر تسلیم را خم میکند که در نتیجه حق تلفی ملت من شود. من ابدأ نمیخواهم که حقوق یکی از اتباع افغانی بنابر اغراض شخصی سلب شود.» (رونوشت لویه جرگه ۱۳۰۳ - صفحه ۱۶۰ و ۱۶۱)

در مورد حجاب زنان

یکی از جنجالی ترین اصلاحات دوره امانی، همانا موضوع حجاب زنان و تعلیم نسوان بود که مخالفین آنرا حتی توجیه برکفر شاه میکردند، اما شاه امان الله می گفت:

«رسم حجاب در افغانستان به نحو مبالغه آمیز بر زنان تحمیل شده است. حجاب در صورتیکه به حد اعتدال رعایت شود، رسم بسیار خوب است، اما حجاب واقعی در قلب و روح زن است. نباید اجازه داد که حجاب ظاهری مانع ترقی ملی گردد.» او در جای دیگر گفت: «من مسئله حجاب را آزاد می گذارم، تنها چیزی که آنرا رعایت مینمایم مسئله ستر شرعی است، یعنی اگر دیدم بیشتر از حدودیکه در شرع انور آمده است مثلاً دستها الی بند و روی الی زرخ، اگر بیش از این بی ستر دیدم، مجازات و جلوگیری خواهم کرد.» (کتاب : سفرهای غازی امان الله...، وکیلی فوفلزائی، صفحه ۲۷۷)

«مرا یک فرد عسکر و خدمتگار صمیم ملت خود بدانید...»

شاه امان الله به مناسبت تجلیل از نهمین سالگرد استقلال کشور گفت:

«ملت عزیز و محبوب من! اولاً تبریک این عید سعید استقلال را به همه شما عرض میکنم، ثانیاً تحسین های لطف کارانه شما و تقدیر های مرحمت شعارانه که ملت عزیزم بر خدمات من عاجز میدانید، همه از مراحم صمیمیت کارانه خود شما است... از لطف خداوند است که به من امداد کرده و از همت و فعالیت شما ملت محبوب من بود که امروز به این تفاخر نایل هستم، ورنه یک فرد مثل من عاجز که به فکر ترقی شما در گوشه ای افتاده بودم، کجا میتوانستم که ملتی را به این بزرگی طرفدار خود ساخته، استقلال شانرا از کسانیکه استقلال وطنم را مثل اژدها بدهن خود فرو برده بودند، بگیرم. چون خداوند به ما لطف و احسان کرد، پس امید قوی داریم این عطیه بزرگ خود را پس نگیرم و امید است که تا قیامت بردوام بماند... مرا یک فرد عسکر خدمتگار صمیم ملت خود بدانید، من رهنما شده نمیتوانم، بلکه یک نفر خدمتگار صمیم شما هستم. همچنین که تا حال در خدمت شما قوم نجیب کمی نکرده ام، امیدوارم که در آینده نیز در راه ترقی، حفظ ناموس و شرف استقلال شما یک لحظه درنگ نکنم.»

حفظ استقلال و نقش معارف

شاه امان الله در محفل جشن استقلال به ادامه گفتار خود این سؤال را مطرح کرد که: «استقلال خود را چطور باید محافظه نمائیم؟»

«آیا با بیرق های رنگارنگ و تزئینات موجوده اینکار صورت میگیرد؟ نی! باید به قلوب اولادهای خود و نسلهای که از آن پیدا میشوند، حس وطندوستی و فداکاری را تولید کنیم، زیرا وقتیکه فداکار باشیم هیچ وقت استقلال از دست ما نخواهد رفت. در صورتیکه اولادهای صالح شما صاحب تعلیم و تربیت باشند، حاجت به ریختاندن خون هم ندارند و محافظ آن معارف خواهد بود. در صورتیکه اولادهای تا فهیم و صاحب تعلیم باشند، حسودان و دشمنان دست خیانت خود را با این شرف و استقلال تان دراز کرده نمیتوانند. پس در معارف و تعلیم بکوشید و اولادهای خود را غرض تعلیم و تحصیل در ممالک متمدن و بزرگ دنیا فرستاده از خود دور کنید تا نتیجه کامیابی و دانش شان قوت الظهر بوده استقلال شما دوام کند.»

«جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است...»

پس از برپا شدن غائله «سقوی» شاه امان الله در ۲۴ جدی ۱۳۰۷ (۱۴ جنوری ۱۹۲۹) از کابل به قندهار رفت و مردم برای اعاده مجدد سلطنت او قیام کردند که در نتیجه برخوردهای درحواشی غزنی و دیگر جاها صورت گرفت و خطر جنگ و کشتار بین اقوام به شدت در راه بود. شاه با دیدن این وضع تصمیم گرفت به برادرکشی خاتمه دهد و از اعاده سلطنت بگذرد و کشور را ترک کند. این آخرین پیام شاه است عنوانی ملت:

«مردم عزیز من! به یقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلولی را تحمل کرده نمیتوانم و نمیخواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید!

پس من باید بروم، ثامن موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم. شما ملت عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی مسولیت این هنگامه ای ناشایست بنام من ثبت میشود. درحالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم تمام افغانستان کار میکنم!

ببینید! علت بدبختی مردم ما در دوره های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی باهمدیگر به جنگ و دشمنی ها و عداوت های قبیلولی برانگیخته اند. من میخواستم دوره شاهی من چنین نباشد و به جای اینکه مردم را به جنگ یکدیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم.

چون اکنون می بینم که شما به جنگ داخلی قبیلولی گرفتار می آئید، اینک من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود بگذارم، شما باهمدیگر جور بیائید. من مسولیت جنگ خانگی شما را برای بازستانی تخت شاهی به ذمت خود گرفته نمیتوانم. یک اودرزاده ای من به پاره چنار رسید(مقصد سپه سالار محمد نادرخان است) و دیگر برادر ورحانی من (مقصد حضرت نورالمشایخ است) در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند، ولی من مرد اینکار نیستم و توصیه من به شما اینست که : باهمدیگر کنار بیائید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید. من فردی از شما هستم، اگر شما سعادتمند اید، عین سعادت

و مسرت من است. ولی اگر این چنین به خاک و خون بغلطید، موجب بدبختی و ملال دائمی من خواهد بود». سپس شاه این شعر واقف لاهوری را خواند
«جنگ تو صلح، صلح تو جنگ است» + + + من به قربانت این چه نیرنگ است
میروم تا نشنوی نامم + + + اگر نام من، ترا ننگ است» و درخاتمه گفت: «فی امان الله»
(کتاب: جنبش مشروطیت در افغانستان، نویسنده: پوهاند عبدالحی حبیبی، صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۴)

پایان